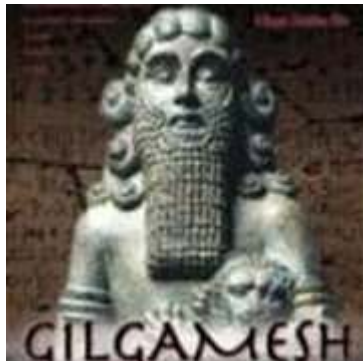


گیل گمش: اسطوره ای که الهام بخش آینده شد



سید علیرضا حجازی

پس گیل گمش با نگهبان دروازه آفتاب چنین گفت: «راه من از دردها می گذرد. درد خوف انگیز غم، نصیب جان من است. آیا می باید تا به زنگ و مویه روزگار خویش به سر کنم؟ مرا جوازی بده تا به کوهستان درآیم. تا اوتنه پیش تیم را دیدار کنم و زندگی را از او ببرسم، چرا که او آن را باز یافته... بگذار تا بگذرم، باشد که من نیز زندگی را به دست آرم!»

افسانه گیل گمش، لوح نهم

مطالعه ادبیات اساطیری و بازخوانی اسطوره های های کهن می تواند بسیار آموزنده باشد، مشروط بر این که دوباره گرفتار همان اندیشه ها و ذهنیات دو جایگاهی نشویم، بلکه عناصری را که پیشینیان در پی آنها بودند باز شناسی کنیم و شیوه های رسیدن به آنها را در جهان معاصر بجوییم. مقصود از ذهن دو جایگاهی، ذهنی است که یک سو در رویارویی با جهان و طبیعت قرار دارد و از سوی دیگر اندیشه های پیشینیان خود را یدک می کشد و هیچگاه نمی تواند به پردازش آزادانه و مستقیم داده های دریافتی از حواس پنجگانه خود نائل گردد. ذهن دو جایگاهی همواره سایه ای از ادراکات دیگران را به همراه دارد که به خود او تعلق ندارد، بلکه به او افزوده شده است و او خواسته یا ناخواسته آنها را به عنوان بخشی از ادراکات و دریافت های خود پذیرفته است.

یکی از برجسته ترین و قدیمی ترین ادبیات اساطیری بر جای مانده از دوران باستان، افسانه حماسی میان رودان (بین النهرین) "گیل گمش" می باشد که شاهکاری برجای مانده از تمدن سومر است. شواهد تاریخی گواه بر این است که گیل گمش پنجمین شاه اوروک و پسر لوگالباندا بود که پس از توفان نوح بالغ بر ۱۲۵ سال بر قوم سومر حکمرانی کرد. عمر این حماسه به چهار هزار سال می رسد و کامل ترین متن آن متنی است که بر ۱۲ لوح گلی نگاشته و در کوره پخته بودند. این مجموعه به صورت شعر است که با کاوش در بقایای کتابخانه آشوربنیپال پادشاه آشور به دست آمد. هریک از این دوازده لوح یا دوازده سرود شامل شش ستون است در سیصد سطر، البته به غیر از آخرین لوح که به آن مجموعه افزوده شده و به شکلی کاملاً نمایان از یازده لوح قبلی کوتاه تر است.

این افسانه به ما می گوید که گیل گمش پادشاهی مستبد و در همان حال پهلوان بود. او که موجودی نیمه آسمانی است دوسوم وجودش از خدایان و یک سومش انسانی است. حماسه با یادآوری کارها و پیروزی های گیل گمش آغاز می شود به گونه ای که او را مردی بزرگ در عرصه دانش و خرد معرفی می کند. از جمله این که او می تواند توفان را پیش بینی کند. مرگ دوست صمیمی اش انکیدو او را بسیار منقلب کرده و گیل گمش برای جستجوی جاودانگی به سفری طولانی و توان فرسا می رود، سپس خسته و درمانده بازمی گردد و شرح رنج هایی را که کشیده بر گل نوشته ای ثبت می کند.

با مطالعه این افسانه در می یابیم آنچه که بشر امروز می جوید، پیشینیان او در قالب آرزوهای دست نیافتنی خود رقم زده اند و آرزوهای بشر که از نخستین روزهای آفرینش و حیات او بر این کره خاکی شکل گرفته است، همچنان به قوت خود باقی است. کوشش خستگی ناپذیر گیل گمش برای دست یافتن به راز زندگی جاویدان و رسیدن او به دروازه ی تاریکی، گفت و گو با دروازه بانان و به راه افتادن در دره های تاریکی همگی نشانه هایی از این آرزوی دیرین هستند.

اگر در داستان حماسی گیل گمش با فناپذیری انسان و جستجوهای او برای یافتن راز جاودانگی رو به رو می شویم، در دنیای معاصر نیز با تلاش خستگی ناپذیر دانشمندان علم ژنتیک و پزشکان برای افزایش طول عمر انسان و غلبه

بر بیماری هایی مانند سرطان که از عمر انسان می کاهند سر و کار داریم. قهرمان حماسه گیلگمش انسان نیست بلکه خدایان طبیعت اند که در ظاهر انسانی پدیدار شده اند. در دنیای مدرن نیز با دانشمندانی رو به رو می شویم که با دستیابی به ژن ها و درونی ترین بخش های سلول به کارهایی خدای گونه دست می زنند.

اسطوره گیل گمش از نظر توجه به توانایی ها و استعدادها بالقوه انسان و عشق به زندگی و تلاش بی پایان برای رهایی از مرگ همان قدر شایان توجه است که کوشش دانشمندان امروزی برای غلبه بر مرگ و افزایش عمر و سلامتی انسان شایسته قدرانی است. گیل گمش دیروز دانشمند ژنتیک امروز است و او همان کسی است که سرچشمه را کشف کرده و به جای جستجوی حقیقت در وادی اوهام و تخیل با بهره گیری از ابزارهای نوین امروزی یعنی دانش و فناوری امکان محقق شدن این آرزوی کهن را در جهان معاصر می جوید و تلاش می کند به آن دست یابد.

اگر گیل گمش به انسان دوران سومری گفت: "زندگی را نیافتم"، پزشک یا دانشمند ژنتیک امروز نیز به هموعان خود می گوید: "داروی سرطان را نیافتم." دغدغه، بی قراری، ماجراجویی و کمال طلبی گیل گمش را باید در دانشمندان و پزشکان امروزی جستجو کنیم. او که با قدرت بر مردم شهر اروک فرمان می راند، الهام بخش دانشمندانی شده است که امروز بر هسته سلول فرمان روایی می کنند.

مهم نیست که هویت اسطوره ها چیست یا به کدام سرزمین تعلق دارند، مهم این است که اسطوره ها چه پیامی برای امروز ما دارند و تا چه اندازه از آنها می توانیم برای ساختن حال و آینده الهام بگیریم. ممکن است اسطوره ای شرقی همان پیام را به بیانی دیگر برای انسان غربی نمایان ساخته باشد و یا بر عکس. اساطیر غربی و یونانی مانند ادیسه و ایلیاد هومر نیز می توانند برای انسان شرقی الهام بخش باشند. به نظر می رسد انسان در هر زمان و مکان یک پیام را برای آیندگان بر جای نهاده است. و شاید این به آن دلیل باشد که مساله تمامی انسان ها یا حداقل آرزوی همگی آنها یکی است: "جاودانگی".

هنوز گنجینه های پنهان و کشف نشده ای از اساطیر بر جای مانده ولی تاکنون نتوانسته ایم حداقل یکی از این اسطوره ها را بازسازی و بازآفرینی کنیم. مقصود از بازسازی یا بازآفرینی ساماندهی دوباره یک اسطوره به همان شکل و ترتیب دیرین نیست، بلکه مراد از این باز سازی شکل دهی دوباره تأثیرات ناشی از وجود مجازی یک اسطوره بر محیط های اجتماعی است. تأثیراتی که محیط های فردی و سازمانی را در بر می گیرند و در ابعادی ملی و فراملیتی تصویر تازه ای از حال و آینده را پدید می آورند. اسطوره ها به خودی خود خاموش و بی صدا هستند، اما انسان می توان آنها را به صدا درآورده و به آنها جنبش و حرکت ببخشد. تعامل ذهن انسان با اساطیر می تواند عاملی برای تقویت خلاقیت فردی باشد.

وقتی درباره اسطوره ها می اندیشیم، آیا باید مانند انسان چهار یا هفت هزار سال پیش فکر کنیم؟ هرگز، طبیعی است که نباید و نمی توانیم مانند او بیاندیشیم. شاید تنها عنصر مثبت و ستودنی در اندیشه پیشینیان بازگشت به طبیعت و ادراک مستقیم و بلاواسطه آن باشد. آن گونه که دکتر منشی زاده نخستین مترجم اثر گیل گمش به فارسی: " انسان منتزع از طبیعت حق زندگی را از خود سلب می کند. کوشش های قرن بیستم، شاید قسمت بزرگی در این راه بوده، که زمینه ی طبیعی زندگی ای، که از زیر پای انسان کشیده شده بود، دوباره به جای خود برگردد."

اگر بپذیریم که اسطوره شناسی می تواند مقدمه ای بر آینده شناسی باشد، خود را آماده آفرینش تصاویر بدیلی از آینده کرده ایم. تصاویری به مراتب فراتر و گسترده تر از آنچه که پیشینیان قادر به تصور و آفرینش آن در ذهن دوجایگاهی خود بودند.

منبع: سایت آینده نگر